

متن پرسش

استاد گرامی سلام علیکم: آیا واقعا وحدت وجود مد نظر امام خمینی این متن زیر است؟: وحدت وجود از دیدگاه امام خمینی مساله «وحدت وجود» اُس اساس عرفان و فلسفه صدرایی، حکمت متعالیه است و اگر بخواهیم نمونه‌هایی را که امام در لابلای کتبشان (البته کتب غیر فقهی و اصولی) در این مورد بیان فرموده‌اند ذکر کنیم در واقع باید تمامی اوراق آن کتب را در این مقاله جای دهیم، زیرا مذاق نگاشته‌های امام اکثراً عرفانی (و نه حتی فلسفی) و ناظر به بیان ذات و صفات و اسماء حق تبارک و تعالی و رابطه خالق و مخلوق، رازق و مرزوق، عالم و معلوم، فاعل و مفعول و ... است که همه این مراتب بیانگر نشئه‌ای از نشئات وجود و یا به عبارت ادق «وحدت وجود» است؛ زیرا وجود، یک چیز بیش نیست و با رجوع به اولین فصول کتب فلسفه صدرایی ضمن اثبات اشتراک معنوی، اصالت و تشکیک وجود می‌توان دریافت که هر آنچه هست یک چیز است و همه «اوست» تبارک و تعالی، چرا که در مقابل «وجود» چه چیز دیگر می‌تواند باشد جز «عدم»؟ بدین جهت این نوشتار تنها اشاراتی کوتاه و موجز به نمونه‌هایی چند از بیانات و نوشته‌های ایشان در باب «وحدت وجود» خواهد داشت. در «شرح دعای سحر» که شاید اولین اثر ایشان باشد ذیل توضیح این قسمت از دعای شریف سحر «اللهم انی اسئلك من جمالك بأجمله، و کل جمالك جمیل...» می‌فرمایند: بدان که وجود هر چه بسیط‌تر و به وحدت نزدیکتر باشد کثرات را شامل‌تر و احاطه‌اش بر اشیاء متضاد تمام‌تر خواهد بود و اشیایی که در عالم زمان متفرق‌اند و از یکدیگر جدا هستند در عالم دهر مجتمع‌اند و در گردهم، و اشیایی که در عالم خارج متضاد و ضد یکدیگرند، در وعاء ذهن ملائم همدیگرند و اشیایی که در نشئه اولی با یکدیگر اختلاف دارند در نشئه آخرت با هم متفقند. همه اینها به آن جهت است که ظرفها هر چه به عالم وحدت و بساطت نزدیکتر باشد وسعتشان بیشتر خواهد بود. بنابراین، آن حقیقت وجود که از همه تعلقات مجرد است و عین وحدت و صرف نور است؛ بسیط الحقیقه و عین وحدت و نور محض است که هیچ گونه شائبه ظلمت، عدم و کدورت نقص در او نیست و از این رو همه اشیاء است و هیچ یک از آنها هم نیست. و صفات متقابله به وجود واحدی که از کثرات عینی و علمی مقدس است در حضرت کبریایش موجودند و از تعین خارجی و ذهنی منزّه، پس او (تعالی) در عین ظهورش بطون است و در بطونش ظهور، در رحمتش غضب نهان است و در غضبش رحمت، پس او است لطیف قاهر و ضار نافع. از امیرالمومنین (ع) نقل شده که فرمود «منزه است خدایی که رحمتش دوستانش را فراگرفته در حالی که شدیدترین نعمت نیز هست و نعمتش بر دشمنانش شدید شده در عین حالی که رحمت واسعه نیز هست». پس خدای تعالی به حسب مقام الهیت همه صفات متقابله

را مانند رحمت و غضب، بطون و ظهور، اولیت و آخریت، سخط و رضا مستجمع است و انسان که خلیفه او است به واسطه قربش به آن حضرت و نزدیک بودنش به عالم وحدت و بساطت با دو دست لطف و قهر حضرت حق آفریده شده است و به همین جهت است که خلیفه الله هم چون حضرت باری تعالی که «مستخلف عنه» است مستجمع صفات متقابله است و ... جمالك فی كل الحقایق سایر و لیس له الا جلالک ساتر پس ظهور عالم و نورانیتش و بهایش از جلوه جمال است و مقهوریت او در شعاع نور آن حضرت و سلطنت کبریائی حق از جلوه جلال است و جلال بوسیله جمال ظاهر شده و جمال بوسیله جلال مختفی است» (۱). همان طور که ملاحظه شد امام در شرح این قسمت از دعای سحر به صراحت هر چه تمامتر به مساله «وحدت وجود» اشاره فرموده و آن را شرح و بسط داده‌اند که بی‌نیاز از هرگونه توضیح و تفسیر است. تنها اشاره به این نکته می‌توان داشت که نظر امام درباره وحدت وجود دقیقاً مطابق بیان ملاصدرا در حکمت متعالیه است که در اسفار از راه قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشی منها» به بهترین وجه مطلب را بیان کرده‌اند. نمونه دیگر از همین مطلب در همان کتاب و به دنبال عبارت «اللهم انی اسئلك من اسمائك باکبرها و کل اسمائك کبیره ...» چنین است «بدان ای دوست (که خدایت به معرفت اسماء و صفاتش موفق گردانیده و تو را از متدبرین در اسرار آیاتش قرار دهد) که اسماء حسنای الهی و صفات علیای ربوبی همگی حجابهای نوری هستند از برای ذات احدیت که همه تعیین‌های اسمائی در آن ذات احدی مستهلک‌اند و همه تجلی‌های صفاتی در آن حضرت پنهان است زیرا غیب هویت و ذات احدیت برای هیچ کس به جز در حجاب تعیین اسمی ظهور نمی‌کند و در هیچ عالمی به جز در نقاب تجلی صفتی ظاهر نمی‌شود. او را در این مرتبه غیب هویت، نه اسمی است و نه رسمی، نه تعیینی برای او هست و نه از برای حقیقت مقدسش حدی است، در صورتی که اسم و رسم خود حدی و تعیینی است، و جز او چیزی نیست تا اسم و رسمش گردد. منزّه است خداوندی که از تحدید اسمی منزّه و از تعیین رسمی مقدس است و عالم همگی خیال اندر خیال است و ذات مقدسش حقیقتی است قائم به ذات خویش و چنین حقیقتی با خیال، امکان انکشاف ندارد چنانچه مردان آزاده گفته‌اند. پس همه مفاهیم اسمایی و تمام مراتب حقایق عینی کشف از مقام ظهور او و تجلی او و اطلاق و انبساط او می‌کنند و وجود منبسط و مفهوم عام وجود عبارت‌هایی هستند که فقط از مقام اطلاق او کاشف می‌باشند» (۲). سپس در توضیح کلمه «اسم» می‌فرماید «اسم عبارت است از ذات با صفت معینی از صفاتش و تجلی مخصوصی از تجلیاتش مثلاً الرحمن عبارت است از ذاتی که با رحمت منبسط تجلی کرده باشد و ... منتقم آن ذاتی است که با انتقام تعیین یافته باشد و این تعیین به «اسم» نخستین تکثری است که در دار وجود واقع شده و این تکثر در حقیقت تکثر علمی است که در دار وجود واقع شده و حضرت حق تعالی ذات خود را در آئینه صفات و اسماء شهود فرموده و در عین علم اجمالی کشف تفصیلی شده است و با این تجلی اسمایی و صفاتی درهای وجود باز و غیب به شهود مرتبط گردید و رحمت خدا بر بندگانش گسترش یافت و نعمت او بلاد را فرا گرفت و اگر این تجلی اسمائی نبود جهان همگی در

تاریکی عدم و کدورت فناء و وحشت اختفاء باقی می‌ماند. زیرا برای هیچ کس از جهانیان بلکه به قلب هیچ سالکی از سالکان تجلی ذاتی جز در حجاب اسمی از اسماء و یا صفتی از صفات امکان ندارد»

(۳). آن گاه نتیجه می‌گیرند که «سلسله وجود و مراتب آن و دایره شهود و مدارج و درجات آن، همگی اسماء الهی می‌باشند زیرا اسم به معنای علامت است و هر آنچه از حضرت غیب، قدم به عالم وجود گذاشته علامتی است از برای خالق خود و مظهری است از مظاهر پروردگارش، پس حقایق کلی از امهات اسماء الهی هستند و اصناف و افراد موجودات از اسماء محاطه می‌باشند و اسماء الله تعالی قابل شمارش نیستند و هر یک از اسماء عینی در تحت اسماء الله تعالی قابل شمارش نیستند و هر یک از اسماء عینی در تحت ربوبیت یکی از اسماء که در مقام الهیت و احدیت است می‌باشد و مظهری است از مظاهر آن اسم. چنانچه در روایت کافی با سند خود از امام صادق(ع) نقل می‌کند که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» فرمود «به خدا قسم اسماء حسنی ما هستیم». عارف کامل کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در تاویلاتش گفته که اسم هر چیزی عبارت از آنست که با آن شناخته شود پس اسماء الله تعالی عبارتند از صور نوعیه‌ای که با خصایص هویتشان بر صفات خدا و ذات او دلالت دارند و با وجودشان بر وجه او و با تعینشان بر وحدت او، زیرا همین صور نوعیه‌اند که ظواهر خدای تعالی هستند و او با اینها شناخته می‌شود» (۴). شارح دعای سحر در این بخش با بیانی دقیقتر رابطه موجودات عالم هستی با ذات احدیت را توضیح داده‌اند. زیرا در فراز قبلی ایشان با تمسک به قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء...» رابطه خداوند تبارک و تعالی با موجودات و مخلوقاتش را تبیین فرمودند، اما در این بخش گامی فراتر نهاده و موجودات و مخلوقات را هیچ در هیچ دانسته و جز «ظهورات» و «اسماء الهی» هیچ موجود دیگری را در جهان نمی‌بیند و وحدت اسماء و ذات و ظهورات و مظهر نیز نیازی به شرح و بیان ندارد. پس «وحدت وجود» به این تعبیر پا را از فلسفه فراتر نهاده به بیان عرفا نزدیکتر شده و به همین سبب، راه درک آن نیز تهذیب نفس و سیر و سلوک روحانی است. از همین رو در جایی دیگر از این کتاب شریف و در شرح «اللهم انی اسئلك من مشیتک بامضاها و کل مشیتک ماضیه...» چنین می‌فرماید: به این حقایق دسترسی نتوان یافت مگر آنکه از پوشش‌های رقیق که به روی آنها است عبور کنی و این حقایق را به آسانی نمی‌شود درک کرد مگر آنکه علاقه‌های دنیوی را از خود به دور انداخته و بار سفر به باب الابواب انسانیت بر بندی و از همه مراتب انانیت بیرون روی و همه شهوتهای نفسانی را ترک گویی که جز با ترک قیده‌ها مقام اطلاق را شهود نتوان کرد و جز با الغاء حدود، وصول به دروازه ارسال و بی‌حدی آسان نگردد... و کسی که لباس جسمانیت پوشیده و ردای هیولای ظلمانی را بر دوش افکنده است نمی‌تواند مقام مشیت الهی و کیفیت سریان مشیت و نفوذ و بسط و اطلاق آن را شهود نماید. پس باید با توفیق الهی بداند که تمام سلسله وجود از عوالم غیب و شهود همگی از تعین‌های مشیت و مظاهر آنند و نسبت مشیت به همه آنها، یک نسبت مساوی است هر چند نسبت آنها به مشیت مختلف است و بنابر طریقه عرفاء شامخین رضوان الله علیهم مشیت نخستین صادر از مصدر غیب

است و سایر مراتب وجود به توسط مشیت موجود شده است چنانچه در روایت کافی است از ابی عبدالله(ع) «خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه» بلکه مقتضای دقت در مضمون روایت شریف و تحقیقات اصحاب سرّ و حقیقت و ارباب سلوک و طریقت آنست که در تمام مراتب خلقی، به جز مشیت الهی موجودی نیست و موجودی که بالذات موجود است و از همه تعین‌ها مجرد است همان مشیت است و وحدت حقه ظلی که ظل وحدت حقه حقیقیه است مخصوص مشیت است و اما تعینات پس بوی وجود به مشامشان نرسیده بلکه همگی سرابی هستند که تشنه، آن را آب می‌پندارد» و ان هی الا اسماء سمینموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان، و کل شی هالک الا وجهه» چنان که شیخ کبیر فرموده «العالم خیال فی خیال فلا ظهور الا ظهورها و لاشان الا شانها» (۵). سپس تاکید می‌فرمایند «اکنون که برای تو به تحقیق پیوست که همه مراتب موجودات از عالی و سافل با اختلافی که در شرافت و پستی دارند و با تفاوتی که در افعال و ذوات دارند و با همه تباینی که در آثار و صفات با همدیگر دارند. با همه این اختلافها جملگی یک حقیقت الهیه هستند که آن عبارت است از مشیت مطلقه الهی و موجودات با درجه‌های مختلف و طبقه‌های متفاوتی که دارند همگی در عین مشیت مستهلک‌اند و آن مشیت با نهایت بساطت و کمال وحدت و احدیتی که دارد همه اشیا است و این کثرت اعتباری به وحدت او آسیبی نمی‌رساند بلکه بیشتر آن وحدت را تاکید می‌کند و نورش در زمینهای پست و آسمانهای بلند نفوذ می‌کند و هیچ حقیقتی از حقایق را شانی نیست به جز شان او و هیچ طوری ندارند به جز طور مشیت» (۶). «و مشیت است که ریسمان محکمی است میان آسمان الهیت و زمین‌های خلقی و دستاویز استواری است که از آسمان واحدیت متدلی شده و متحقق به مقام واحدیت گشته و کسی که افقش با افق مشیت یکی است حقیقت محمدیه و علویه صلوات الله علیهم است و او است خلیفه الله بر اعیان ماهیات، او است مقام واحدیت مطلقه و اضافه اشراقیه‌ای که زمین‌های تاریک را روشن نموده و فیض مقدسی که به واسطه او بر مستعدهای تاریک افاضه شده و آب زندگی است که ساری در همه چیز است. «جعلنا من الماء کل شی حی» و او نور آسمان‌ها و زمین است و مقام الهیت را دارد «الله نور السموات و الارض». با آسمان، آسمان است و با زمین، زمین و او است مقام قیومیت مطلق بر اشیا «ما من دابه الا هو اخذ بناصیتها» و او است نفس رحمانی و او است فیض منبسط و وجود مطلق و مقام قاب قوسین و مقام تدلی و افق اعلی و تجلی ساری و کلام مسطور و کلمه «کن وجودی» و وجه الله باقی که خدا می‌فرماید «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» و دیگر از القاب و اشارات که عبارات ما متکثر است هر چند حسن تو واحد است «عبارتنا شتی و حسنک واحد» و چه نیکو گفته شده: جامه‌ای کش تار و پود از بیست و نه حرف آید آخر کی رسد بر قامت بالا بلند سرو نازش(۷) «و این مقام، مقامی است که جهت خلقی در وجه الرب مستهلک می‌گردد و نعلین امکان و تعین خلع می‌شود و ... به این مقام اشاره است آنچه در روایت وارد شده که ما را با خدا حالت‌هایی است که در آن حالت ما اوئیم و او ما و او، او است و ما، ما هستیم و به این کثرت در عین وحدت و وحدت در

عین کثرت حق تعالی هستند و او تعالی و تقدس (با علّو شانی که دارد و مقدس‌تر از آنست که با مخلوقات خودش هم جنس باشد و منزّه‌تر از آنکه لباس تعین به خود بیپوشد) در مظاهر خلقیه در آیینه بندگان ظاهر است و او است اول و آخر و ظاهر و باطن و همچنین افعال و حرکات و تاثیرات همگی از حق تعالی است در مظاهر خلق، پس فاعل حق است به فعل عبد و نیروی عبد ظهور قوت حق است. پس همگی ذات‌ها و صفات‌ها و مشیت‌ها و اراده‌ها و اثرها و حرکات‌ها و همه از شوون ذات و صفت حق بوده و سایه مشیت و اراده اویند و بروز نور او و تجلی او می‌باشند و همگی سپاهیان او و درجه‌های قدرت اویند و در عین حال حق همان حق و خلق همان خلق و او ظاهر در مخلوقات است و مخلوقات مرتبه ظهور او هستند. ظهور تو بمن است و وجود من از تو و لست تظهر لولای لم اکن لولاک(۸) در ادامه حضرت امام به جمع میان دو قسمت سابق می‌پردازد که دو روی یک سکه است که به دیدی کثرت را در وحدت می‌نگرد و با دیدی دیگر از وحدت کثرت را متجلی می‌بیند. با نگاهی همه جهان غیر از هیچ در هیچ نیست و همه خیال محض، و با نظری دیگر همه موجودات را آیینه ظهور حق می‌بیند و کثراتی که برای ظهور آن وحدت بحت بسیط مختفی، خلق شده‌اند. پس به واقع خلقی است و خالق و ظهوری هست و بطونی، مراتبی و ذومراتبی و ... و این همان مقام امر بین الامرین است که به قول حضرتش «این مقام جز برای اولیاء کامل میسور نیست و آنان که به باب الابواب رسیده و جمال محبوب را بی‌حجاب مشاهده می‌کنند و به مقام ولایت مطلقه متحقق گشته‌اند، افرادی هستند که از دنیا و آخرت بیرون شده‌اند و از غیب و شهادت مجردند» (۹). سخن را با ذکر نمونه‌هایی دیگر به پایان می‌بریم «اللهم انی اسئلك من عظمتک با عظمتها، و کل عظمتک عظیمه، اللهم انی اسئلك بعظمتک کلها». آیا هنوز بسویدای قلب و دیده عقلت منکشف نشده که همه موجودات از آسمانهای عوالم عقول و ارواح گرفته تا زمین‌هایی که مسکن اجساد و ارواح است همگی از حضرت رحمت الهی است که همه چیز را فرا گرفته و با سایه رحمت‌اش همه ظلمت عالم ماهیات را روشن نموده و با نور منبسط خود شبهای تاریک هیكلهائی را که آماده پذیرش بودند نورانی کرده و هیچ یک از عوالم عقول مجرده و انوار اسفهبیدیه و مُثُل نوریه و طبیعت سافله را طاقت آن نیست که نور عظمت و جلال را مشاهده کند و نظاره‌گر حضرت کبریای متعال شود و اگر خدای غفار به نور عظمت و هیبت بر آنها تجلی فرماید انیت‌های همه در نور عظمت و قهر او جل و علی از هم پاشیده و ارکان بلند آسمان‌ها متزلزل و همه موجودات در پیشگاه عظمت او بی‌روح می‌افتند و روزی که نور عظمت او مستهلک شود آن روز، روز رجوع تام و روز بروز احدیت و مالکیت مطلقه است که در آن روز می‌فرماید «لِمَن الْمَلک» پس به واسطه تابش نور جلال و ظهور سلطنت مطلقه کسی نباشد تا پاسخ گوید پس خود حضرت ربوبی پاسخ گوید و فرماید: «لله الواحد القهار» (۱۰). کتاب «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه» نیز به نوبه خود واجد نمونه‌هایی از این دست است که به قدر وسعت این تحقیق مواردی نقل می‌گردد. شایان ذکر است که این کتاب با بیانی بسیار صعب‌تر از کتب دیگر ایشان تحریر شده و چون مترجم محترم این کتاب به دلائلی چند که در مقدمه کتاب ذکر نموده‌اند قصدی به جز ترجمه نداشته و

تقریباً هیچ گونه توصیفی بر مطالب امام (قدس سره) نیاورده‌اند، نگارنده نیز بدون هرگونه دخل و تصرفی مطالب ایشان را نقل قول می‌کند و فقط در مواردی که لازم باشد ربط مطلب را به موضوع مورد نظر اشاره می‌کند. «هویت غیبی احدی و عنقاء مغرب که در غیب هویت جایگزین است و حقیقتی که در زیر سراپرده‌های نور و حجاب‌های ظلمانی هست در مقام عماء و بطون و نهان خانه غیب و کمون است. در همه عوالم ذکر حکیم، نه اسمی از او هست و نه رسمی، و از آن حقیقت مقدسه در همه عوالم ملک و ملکوت نه اثری و نه نشانی است، و دست آرزوی عارفان از آن کوتاه، و پای سالکان در راه سراپرده‌های جلال آن حقیقت لغزان است. دل‌های اولیاء کامل از ساحت قدسش در حجاب و برای تمامی انبیاء مرسلین هم چنان ناشناخته مانده و مورد پرستش احدی از عبادت کنندگان و رهروان راه قرار نگرفته است و مقصد و مقصود اصحاب معرفت و صاحبان کشف و یقین نشده است تا آن جا که اشرف مخلوقات عرض کرد ما تو را آن چنان که شایسته شناسایی است نشناختیم و آن چنان که شایسته پرستش است نپرستیدیم. عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کان جا همیشه باد به دست است دام را(۱۱)» «بطون و غیبی که ما آن را به این حقیقت غیبی نسبت دادیم نه آن بطون و غیبی است که در مقابل ظهور می‌باشد یعنی همان ظهوری که در مقام واحدیت و حضرت جمع، از صفات است و نه آن باطنی است که از اسماء الهیه است و از امهات اسماء حقیقیه است زیرا آن بطونی که از اوصاف قدسی است عبارت است از تجلی در مقام صفات، و آن باطنی که از اسماء ربوبی است عبارت است از تجلی در مقام اسماء و این هر دو از آن حضرت غیبی متاخرند. و بلکه با این اوصاف و اسماء نیز از آن مقام تعبیر کردن، از تنگی قافیه و نارسایی الفاظ است زیرا حقیقتی را که قلوب اولیاء از توجه به آن حقیقت محروم است چگونه می‌توان با الفاظ که از مقوله مفاهیم است تعبیر نمود» (۱۲). «اسماء و صفات الهیه نیز بر حسب کثرات علمی که دارند با این مقام غیبی ارتباط ندارند و بدون وساطت چیزی نمی‌توانند از این حضرت فیضی، دریافت کنند حتی اسم اعظم الله به حسب مقام تعیین که یکی از دو مقام او است و در این مقام که اسماء را جامع است جامعیت‌اش از قبیل جامعیت کل است اجزاء خود را و مخصوصاً مقام ظهور اسم اعظم در مرآت‌های صفات و اسماء، زیرا میان اسماء و صفات و این مقام غیبی حجابی است از نور که در این هویت غیبیه که هیچ گونه تعیینی ندارد و به هیچ صفتی موصوف نیست ذات آنها مقهور و هویتشان مندک است بنابراین چاره‌ای جز آن نبود که برای ظهور و بروز اسماء و کشف اسرار کنوز آنها خلیفه‌ای الهی تعیین شود تا جانشین آن حقیقت غیبی باشد در ظهور اسماء، و نور آن خلیفه در این آئینه‌ها منعکس گردد تا بدین وسیله درهای برکات گشوده گردد و چشمه‌های خیرات سرزند و صبح ازل بدمد و آغاز به انجام ببیوندد. پس با زبان غیبی از مصدر غیب حجاب اکبر و فیض اقدس انور، امر صادر شد تا در لباس اسماء و صفات ظهور نموده و جامه تعیینات را بر تن بیوشد او نیز امر او را فرمان برد. این خلیفه الهی و حقیقت قدسی که پایه و مایه ظهور است به ناچار می‌باید یک روی پنهانی به هویت غیبی داشته باشد که با آن رو هرگز ظهوری ندارد و یک رو به عالم اسماء و صفات که با این رو در عالم اسماء و صفات تجلی می‌کند و

در حضرت واحدیت جمع با این رو در آئینه اسماء و صفات ظهور می‌کند... این خلیفه الهی در همه آئینه‌های اسماء ظهور دارد و نورش در همه آنها منعکس است بر حسب مقدار استعدادی که آئینه راست و به اندازه‌ای که آمادگی پذیرش آن نور را دارد و سریان این نور در آن آئینه‌ها همانند سریان نفس است در قوای خود و با تعیین آن خلیفه الهی متعین هستند؛ مانند حقیقت لابشرطی که با شرطی که به همراه دارد تعیین می‌یابد (۱۳). «نخستین تکثری که در عالم وجود واقع شد همین کثرت اسمایی و صفاتی بود که در حضرت علمی و مقام واحدیت جمعی واقع گردید و این خلیفه الهی در صورت تعیین‌های اسمایی ظهور نمود و لباس کثرت را پوشید و جامه صفات را بر خود بیاراست و این کثرت بود که مبدا المبادی همه کثرات در عین حقیقت و اصل اصول اختلاف مراتب وجود در دنیا و آخرت گردید» (۱۴). «هر اسمی که افقش نزدیک‌تر به افق فیض اقدس باشد وحدتش تمامتر و جهت غیبی‌اش شدیدتر و محکم‌تر و جهات کثرت و ظهور در آن اسم ناقص‌تر خواهد بود و عکس مطلب نیز چنین است یعنی هر چه اسم از حضرت فیض اقدس دورتر و از مقام قرب بازمانده‌تر باشد کثرت در او ظاهرتر و جهات ظهور در او بیشتر است و از این جا است که بر دل عارف روشن ضمیر کشف می‌گردد و هر سالک عارفی درک می‌کند که اسم اعظمی که مستجمع همه اسماء و صفات است با آنکه همه کثرات را شامل و همه رسوم و تعینات را جامع است به افق وحدت نزدیک‌تر است و این اشتغال بر کثرات از جهتی منزه از کثرات حقیقی است بلکه حقیقت او با فیض اقدس و مقام غیب آمیخته با ظهور، متحد است و اختلاف اسم اعظم با فیض اقدس اختلافی است اعتباری، مانند اختلافی که مشیت و فیض مقدس با تعیین اول که در اصطلاح حکما از آن به عقل اول تعبیر می‌شود دارد» (۱۵).

در این فرازهای بسیار عمیق که از کتاب «مصباح الهدایه» ذکر شد، امام خمینی به زیباترین و دقیق‌ترین بیانات عرفانی تا سر حد امکان مراحل ظهور حضرت حق و رابطه ظهورات را با مقام غیب الغیوب، و اسماء و صفات را با ذات احدیت بیان فرمودند و در لابلای این بیانات به خوبی چگونگی صدور کثرات از ذات احدیت و جمع بین کثرات و وحدت در تمامی مراحل اسماء و صفات را شرح دادند، و اینکه تمامی این ظهورات در واقع خود حجابی برای مقام غیب الغیوب حقد و الفاظ و معانی بسیار قاصرتر از آن است که وحدت آن مقام را توصیف کنند، زیرا آنچه غائب علی الاطلاق است چگونه به وصف در آید و از همین روست که خداوند تبارک و تعالی برای ظهور و تجلیش، مخلوقات را در وهله اول فیض اقدس و خلیفه الله اعظم، نور محمدی(ص) را خلق فرمود و به واسطه او کثرات به منصفه ظهور رسیدند. همان گونه که در حدیث شریف قدسی فرمود «كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف». امام خمینی در فراز دیگری از «مصباح الهدایه» می‌فرماید «چون حب ذاتی تعلق یافت که ذات خود را در آئینه صفات مشاهده کند عالم صفات را ظاهر کرد و با تجلی ذاتی در حضرت واحدیت تجلی کرد. نخست در آئینه تمام‌نما و سپس در آئینه‌های دیگر به ترتیبی که استحقاق آن را داشتند در جهت وسعت و تنگنایی که هر چه وسعت آئینه بیشتر استحقاقش برای تجلی در آن زیادتر بود و پس از این حب ذاتی تعلق یافت تا ذات خود را در عین مشاهده کند لذا از

پشت پرده‌های اسماء در آیینه‌های خلقی تجلی کرد و در اثر این تجلی بود که عوالم با ترتیب و نظمی خاص در آیینه‌های وجود تجلی کرد نخست در آیینه اتم اعظم تجلی به اسم اعظم شد و بعد از آن در آیینه‌های دیگر بر حسب ترتیب وجودی که داشتند از فرشتگان مقرب و ملائکه نیرومند که به صف و منتظر فرمان‌اند گرفته تا آخرین مرتبه نزولی عوالم ملک و شهود. نخستین چیزی که افق صبح ازل را شکافت و تجلی خود را یکی پس از دیگری آغاز نمود و حجاب‌های اولیه را درید عبارت بود از مشیت مطلقه و ظهور غیر متعین که از آن گاهی به فیض مقدس تعبیر می‌شود و گاهی وجود منبسط می‌گویند از آن جهت که بر هیکل‌های آسمان جان‌ها و زمین تن‌ها منبسط است و ...» (۱۶). «حضرت مشیت مطلق از آن نظر که در ذات احدیت فانی و در حضرت الوهیت مندرک و در پرتو تابش نور ربوبیت مستهلک است به خودی خود دارای هیچ حکمی نیست، بلکه اصلاً خودیتی از خود ندارد زیرا او عبارت است از ظهور ذات احدی در هیکل ممکنات به اندازه استحقاقشان و بروز جمال سرمدی است در آیینه کائنات به قدر صفای هر یک از آنها، و این جمال الهی است که بواسطه همین آیینه‌ها جامه امکان در بر نموده و به لباس اکوان در آمده است. پس هم ظهور کرد و هم در پرده نهان شد، هم نمایان است و هم پنهان، هم مجرد است و هم در قالب مثال، هم یکتایی از آن اوست و هم تکثر را داراست و خدای تعالی به این مطلب اشاره‌ای در کمال لطافت فرموده و رمزی چنانچه شاید آورده، آن جا که می‌فرماید «الله نور السموات و الارض» (۱۷). امام (ره) در این کتاب نیز به جمع بین دو دیدگاه وحدت و کثرت تصریح نموده و به دنبال مطالب مذکور می‌فرماید «با توجه به آنچه برای تو بیان کردیم و پرده‌ها را از دیده بصیرت تو بر داشتیم سپاس خدای قادر منان را که خواهی توانست میان کلمات اصحاب کشف و معرفت ذوقی و سخنان حکیمان و رهروان راه برهان هماهنگی ایجاد کنی و به هوش باش که سخنان اینان در حقیقت اختلافی با هم ندارند، هر چند که گویندگان آن سخنان هر کدام راهی را می‌پیموده است غیر آن راهی که دیگری رفته است. و نحوه هماهنگی در میان گفتار این دو گروه آن است که گروه اول در این مقام گفته‌اند که خدای تعالی و تقدس در آیینه‌های تعینات و لباس مخلوقات و جلوه‌گاه حقایق و فرودگاه رقایق ظهور فرموده است چنانچه خدای تعالی فرماید «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» و از پیغمبر (ص) «لو دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبطتم علی الله» و ... و گروه دیگر می‌گویند که سلسله موجودات که از دو عالم امر و خلق ایجاد می‌شوند همگی مراتب فعل حضرت حق و درجه‌های خلق و امر او است و او تعالی و تقدس از جهان و جهانیان، منزله است و از فرود آمدن به محفل فرومایگان مقدس که خاک را با رب الارباب چه نسبت؟ و تو با تایید رحمانی و نفس الرحمان که از جانب یمن القدس می‌رسد دانستی که مقام مشیت مطلق و حضرت الوهیت از آن جایی که در ذات احدیت مستهلک است و در انبیت صرف مندرک است هیچ حکمی ندارد و یک معنای حرفی و غیر مستقل است که به عزت قدس خدای تعالی تعلق دارد و اکنون که موجودات خاصی که در هر نشئه‌ای از نشئات، ظاهر بدان شده‌اند و انوار متعینی که در هر مرتبه‌ای از مراتب بروز کرده‌اند همگی در حضرت الوهیت مستهلک‌اند، زیرا مقید همان ظهور مطلق است بلکه عین مطلق

است و قید امری است اعتباری؛ چنانچه گفته شده است «تعیین‌ها امور اعتباری است» و جهان عبارت است از تعیین کل. پس جهان آفرینش در نظر آزادگان اعتبار اندر اعتبار و خیال اندر خیال است. پس وجود از ناحیه خودش و از نزد خود بر حسب ذاتش هیچ حکمی ندارد. بنابراین، بر حکیم الهی لازم است که تعینات را در حضرت احدیت مستهلک ببیند نه آنکه چشم راست خود را بر هم نهاده و تنها با چشم چپ به جهان وجود بنگرد هم چنان که عارف صاحب شهود را باید که به کثرات توجه نموده و با دیده چپ، تعینات را نیز ببیند و اجمال مطلب آنکه هر چند حقیقت مرام این دو طایفه یک چیز است و مقصدشان یکی است لیکن غلبه حکم و سلطنت وحدت بر دل عارف، او را از کثرت محبوب می‌سازد و در دریای توحید غرق نموده و از جهان و جهانیان غافلش می‌کند و مقام‌های تکثیر و حکم کثرت که بر حکیم چیره است او را از اظهار حقیقت مانع گشته و از وصول به کمال توحید و حقیقت توحید محبوب می‌سازد و هر دو نظر، بر خلاف آن عدالتی است که آسمانهای هفت‌گانه لطیفه انسانیت به آن بر پا است» (۱۸). «پس حقی را که شایان پیروی است پیروی کن و حقیقتی را که لایق تصدیق است تصدیق نما و آن اینکه حضرت مشیت مطلق که مستهلک در ذات است و ظل الله اعظم و حجاب اقرب اکرم است و نخستین ظهور و تمام‌ترین نور است، این مشیت مطلق که با تمام حقیقتش مستهلک در حضرت احدیت است به عوالم پایین و صحرای ظلمات نزول فرموده است و او است که مقام الوهیت حضرت حق اول است در آسمانهای بالا و زمین‌های پایین و آن را به خودی خود هیچ حکمی نیست بلکه خودی از برای او نیست. پس با توجه به این معنی اگر گویی که خدای تعالی در همه اکوان ظاهر است و متلبس به لباس اعیان است درست گفته‌ای و اگر گویی که او تعالی از همه جهان و جهانیان، مقدس است باز درست گفته‌ای. پس تو را لازم است که این پایه و اساس را استوار نموده و باین مقام متحقق شوی» (۱۹). امام خمینی(ره) در این جا جان کلام و جمع بین مقامین عرفان و فلسفه را بیان فرموده‌اند و به صراط مستقیم که پیامبر به استقامت در آن امر شده‌اند اشاره‌ای کامل نموده، مشکل‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی را جامه‌ای جامع و جمع‌الجمع پوشانیده و عارف و فیلسوف را در حیرت قرار داده‌اند. شایسته بود از اطاله کلام پرهیز شود و مطلب بدین جا تمام گردد، اما برای آنکه استفاده از افاضات ایشان اتم گردد و به بیشتر کتب ایشان اشارتی رفته باشد از تفسیر سوره حمد و بعضی کتب دیگر سطور را برای مزید فایده متذکر می‌شوم. «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين» محتمل است که در تمام سوره‌های قرآن این «بسم الله»ها متعلق باشد به آیاتی که بعد می‌آید. «ب» یعنی به اسم خدای تبارک و تعالی، حمد برای اوست. اسم علامت است. اینکه بشر برای همه چیز یک اسمی گذاشته است، برای این است که این علامت یک شناسایی اسمی باشد. زیرا آدم (بتواند) بفهمد (منظور) کیست. اسماء خدا هم برای آنست که انسان از ذات مقدس حق اطلاع ناقصی پیدا کند. خود ذات مقدس حق تعالی یک موجودی است که دست انسان از او کوتاه است، حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است. آن مرتبه ذات را کسی نمی‌شناسد غیر از خود ذات مقدس. آن چیزها که بشر می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند «اسماء الله» است که این

«اسماء الله» هم مراتب دارد. بعضی از مراتب را ما می‌توانیم بفهمیم و بعضی از مراتبش را اولیاء خدا و پیغمبر اکرم و کسانی که معلم به تعلیم او هستند می‌توانند ادراک بکنند. همه عالم «اسم الله» است. تمام عالم چون اسم نشانه ذات مقدس حق تعالی است و همه موجوداتی که در عالم هستند اینها نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند، منتهی نشانه بودنش را بعضی‌ها می‌توانند به عمقش برسند که این چه جور نشانه است، و بعضی هم به طور اجمال می‌توانند بفهمند که نشانه است» (۲۰). «این از ضروریات عقول است. این مقداری که همه موجودات عالم اسم خدا هستند، این یک مقدار اجمالی است که همه عقول این را می‌توانند بفهمند. اما آن معنای واقعی مطلب را که این جا مساله اسم گذاری نیست (بلکه) این یک واقعیتی است که از یک موجود غیر متناهی در همه اوصاف کمال، یک چنین موجودی مبدا یک ایجاد و مبدا یک وجود می‌شود. تمام موجوداتی که به مبدئیت او وجود پیدا می‌کنند مستجمع همان اوصاف به طریق نفس هستند، منتهی مراتب دارد. یک مرتبه اعلی است که در او همه اوصاف حق تعالی است منتهی به اندازه‌ای که می‌شود یک موجودی واجد باشد. آن اسم اعظم است (۲۱). «این موجوداتی که دنبال آن اسماء اعظم می‌آید اینها هم واجد کمالات هستند منتهی به اندازه سعه هستی خودشان تا برسد به همین موجودات مادی. این موجودات مادی را که ما خیال می‌کنیم یک موجودی است که علم ندارد، اینطور نیست. ما در حجاب هستیم که نمی‌توانیم ادراک کنیم. همین موجودات پائین هم که از انسان پائین‌تر هستند و از حیوان پائین‌تر هستند... این جا هم باز آن کمالات منعکس است منتهی به اندازه سعه وجودی خودشان «و ان من شی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» (۲۲). «عالم پر از هیاهو است. تمام عالم زنده است. همه هم «اسم الله» هستند. همه چیز اسم خدا است. شما خودتان از اسماء الله هستید... اسم در مسمای خودش فانی است. ما خیال می‌کنیم که خودمان یک استقلالی داریم یک چیزی هستیم لکن این طور نیست. اگر آنی آن شعاع وجود که موجودات را با آن شعاع، با آن اراده، با آن تجلی موجود فرموده، اگر آنی آن تجلی برداشته شود؛ تمام موجودات از حالت وجودی خارج می‌شوند و به حالت اولیه خودشان برمی‌گردند. برای آنکه ادامه موجودیت هم به همان تجلی اوست. با تجلی حق تعالی همه عالم وجود پیدا کرده است و آن تجلی و نور اصل حقیقت وجود است. یعنی اسم الله است «الله نور السموات و الارض» یعنی جلوه خداست. یعنی نور هر چی هست از خداست، یعنی هر چه یک تحقیقی دارد آن نور است. هر چه ظهوری دارد، نور است. همه موجودات نورند و همه هم «نور الله» هستند... یعنی وجود سموات و ارض که عبارت از نور است از خداست و این قدر فانی در اوست که «الله نور السموات و الارض» نه اینکه «بالله یتنور السموات و الارض» آن یک نحوه جدایی می‌فهماند این «الله نور السموات و الارض» یعنی اینها هیچ نیستند، هیچ موجودی در عالم نداریم که به یک نحو استقلالی داشته باشد.» (۲۳). اگر اسم رب را از اشیاء جدا کنند به یک معنا هیچ‌اند و هیچ می‌شوند. همه چیز با اسم رب چیز است. همه آغازها از خداست و عالم با اسم رب شروع شده است و با اسم رب ختم می‌شود. ما باید این معنا را ادراک کنیم و بفهمیم که همه از اوست و همه به او رجوع می‌کنند.

«انا لله و انا اليه راجعون» از او هستیم، اوست همه چیز. دیگران نیستند، هیچ‌اند، هر چه هست اوست» (۲۴). چه خوش ختمی آمد از کتاب «تفسیر سوره حمد» امام (ره) که خود هر آنچه فرمود پس از سالها مجاهده و ریاضت در تمامی عرصه‌های حیات یافت و عمل کرد و به رب خود با بهترین حالات و مقامات و در بالاترین درجات پیوست و فانی شده و به مانند قطره‌ای که به دریا بپیوندد دریا شد. فطوبی لهم ثم طوبی لهم هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم در پایان متذکر می‌شوم که کتب دیگر امام هم همگی متضمن معانی بلند و عمیق عرفانی، فلسفی است که از متن قرآن و سنت اخذ شده و تمامی معانی مذکور در این وجیزه را در بر دارد لکن چون موضوع اصلی آنها از قبیل عرفان حکمت عملی و آداب عبادات و سیر و سلوک است مثل کتب «آداب الصلاه»، «پرواز در ملکوت» و «سر الصلوه» (صلاه العارفین و معراج السالکین). به جهت رعایت اختصار از ذکر نمونه‌هایی از این کتب صرف نظر شده است. این نوشتار را به یکی از اشعار عارفانه آن پیر سالک و شیر میدان مبارزه و عالم بی‌بدیل ختم می‌کنم و در انتها نیز همان طور که در ابتداء آمد زبان حال و عمل حضرتش را گویاترین زبان برای بیان سر عالم ملک و ملکوت و وحدت وجود می‌دانم. همان طور که خود نیز می‌فرماید: در حلقه درویش ندیدیم صفایی در صومعه از او نشنیدیم ندایی در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی در ماذنه از یار ندیدیم صدایی در جمع کتب هیچ حجابی ندیدیم در درس صحف راه نبردیم بجائی در بتکده عمری به بطالت گذرانیدیم در جمع حریفان نه دوائی و نه دائی در جرگه عشاق روم بلکه بیابم از گلشن دلدار نسیمی رد پایی این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی ممنون

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: جمع‌بندی مطالب فوق نه‌تنها نکات ظریفی در رابطه با وحدت شخصی وجود را با ما در میان می‌گذارد؛ بلکه نکات عرفانی بسیار ظریفی را در بر دارد که می‌تواند برای کاربران قابل استفاده باشد. موفق باشید